

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

مبحث زیارت اهل‌بیت علیهم‌السلام (ص ۳۱۴ ف ۲ - ص ۳۱۶ ف ۱)

هر بار که به مشهد مشرف می‌شدم، از بدو ورود، رفقا مرا نزد خود می‌بردند و کمتر فرصت خلوتی در زیارت حضرت رضا علیه‌السلام برایم فراهم می‌شد. یک بار تصمیم گرفتم که بدون اطلاع رفقا، تنها به مشهد مشرف شوم. در طول راه هم صلوات می‌فرستادم که در مشهد به کسی از رفقا برخورد نکردم. ولی همین که اتوبوسمان در مشهد به گاراژ رسید، دیدم حاج هادی‌ابهری که از عاشقان مجنون اهل‌بیت علیهم‌السلام بود و با هم دوست بودیم، کنار در گاراژ ایستاده و چپ می‌کشد و دود چپ‌کش هم راست بالا می‌رود. شامه‌ی حاج هادی بیدار بود و روی محبتی که به اهل‌بیت علیهم‌السلام و دوستانشان داشت، مرا هر جا بودم با بو کشیدن پیدا می‌کرد. همین‌طور زائرانی که از عتبات برمی‌گشتند را با بو کشیدن تشخیص می‌داد و پیدا می‌کرد. از دیدن حاج هادی اول به فکر فرو رفتم که نشد تنها به زیارت مشرف شوم، ولی بلافاصله دیدم خود حضرت رضا علیه‌السلام حاج هادی را به استقبال فرستاده‌اند.

اینکه انسان همراه دوستانش به سفرهای زیارتی مشرف شود، خیلی خوب است؛ منتها حتماً برای خودش فرصت‌های رفتن به حرم به صورت انفرادی را پیش‌بینی کند؛ چون بودن در دل جمع برای فرد چندان روشن نمی‌کند که خود من چه به دستم آمد و چگونه بودم. حال و هوای جمع بالاخره فرد را در خودش گم می‌کند و لازم است گاهی انسان ببیند خودش منتهای جمع چه‌کاره است؛ لذا عزیزان ان‌شاءالله حتماً این نکته را مراعات کنند. وقتی به سفرهای زیارتی مشرف می‌شوید؛ ولو با دوستانتان هم می‌روید، حتماً تشرّف‌های انفرادی را برای خودتان داشته باشید. تشرّفات انفرادی

سازندگی‌هایی دارد که همراه جمع مشرف شدن، آن سازندگی‌ها را ندارد. همراه جمع مشرف شدن هم خودش سازندگی‌هایی دارد؛ ولی غیر از این است که انسان به تنهایی به محضر مولای خود مشرف شود. مثل یک ملاقات خصوصی است که انسان با شخص بزرگی داشته باشد؛ غیر از این است که همراه جمعی به ملاقات آن شخص برود.

این است که حاج آقا هم می‌فرمایند: در اغلب سفرها وقتی به مشهد مشرف می‌شدم، رفقا مرا پیدا می‌کردند و پهلوی خودشان می‌بردند و طبیعتاً فرصتاً با آنها طی می‌شد و تشریف‌هایم به حرم همراه آنها بود. در این سفر تصمیم گرفتم که تنها بروم و به هیچ کس هم خبر ندهم که می‌خواهم به مشهد بروم. در راه هم صلوات می‌فرستادم که در مشهد آشنایی به من برنخورد که بخواهد همراه من باشد و یا مرا همراه خودش به حرم ببرد. این خیلی خوب است؛ اما گاهی اوقات تدبیر بشری با تقدیر الهی یکسان نیست. بشر بر اساس ذهنیات و فکر خود چیزی را خوب تشخیص می‌دهد و سعی می‌کند همان چیزی که خوب است را به شایستگی انجام دهد؛ اما گاهی مصلحت‌اندیشی خدا و اولیاء خدا برای عبد چیز دیگری را اقتضا می‌کند. این عبد نمی‌داند چیزی که قاعدتاً خوب است و او آرزو کرده، در شرایط فعلی و در این موقعیت برای او مناسب نیست و در این شرایط، چیز بهتری وجود دارد و لذا تقدیر به جنگ تدبیر می‌آید؛ و می‌دانید که تقدیر حاکم است. هر قدر هم تقللاً و برنامه‌ریزی کنی و زحمت بکشی، وقتی تقدیر آمد، تدبیر را نقض می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ... وَ نَقْضِ الْأَهْمَامِ»^۱: من خدا را وقتی شناختم که عزم‌های راسخ مرا فسخ کرد؛ یعنی کاری کرد که تصمیم‌های محکم من عملی نشود و همت‌های مردانه‌ی مرا نقض و نسخ کرد. در این گونه موارد، خدا خودش را نشان می‌دهد؛ یعنی می‌گوید تو داری تدبیر می‌اندیشی؛ ولی فکر نکن کاره‌ای هستی؛ کاره‌ی اصلی من هستم و برای اینکه این واقعیت را ببینی، تدبیر و عزم محکم تو را نقض می‌کنم.

^۱. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۰.

حال، اگر واقعاً خدا تصمیم و تدبیری را نقض کرد، نکند با خدا دعوایمان شود! طوری نشود که از خدا مکدر شویم! نکند بگوییم این چه وضعش است؟ می‌خواستیم فلان عبادت را بکنیم که یک دسته میهمان به خانه‌مان آمد. اصلاً چه عبادتی؟ همه‌ی وقت مرا گرفتند و نگذاشتند عبادت کنیم. نکند بر سر اینکه می‌خواهیم عبادت کنیم، با خدا دعوایمان شود. گاهی ما به خاطر اینکه می‌خواهیم عبادتی را بکنیم و توفیق عملی آن عبادت به دلیل حادثه‌ای که خدا رقم زده از دستمان رفته است، با خدا مشکل پیدا می‌کنیم و با او دعوا می‌کنیم. تو عبادت می‌کردی که میان‌هات با خدا اصلاح شود، حالا بر سر اینکه خدا امکان این عبادت را از تو گرفت، با خدا دعوا می‌کنی؟ دیشب همه‌ی تدبیرها را اندیشیدی که نماز شب بخوانی؛ ساعت را کوک کردی، زودتر خوابیدی، غذای سبکی خوردی، زودتر هم خوردی، مایعات کمتر خوردی، آیاتی هم که کمک می‌کند انسان زمانی که می‌خواهد بیدار شود، خواندی، همه‌ی کارهای لازم را کردی و دیگر فکر می‌کردی علل بیدار شدنت برای خلوت سحری کاملاً فراهم است. خوابیدی و یک‌دفعه چشم‌ت را باز کردی و دیدی صدای اذان صبح می‌آید. مواظب باش که بلند نشوی با خدا دعوا کنی که خدایا این چه وضعش است؟ چرا نگذاشتی بلند شوم و نماز بخوانم؟ نه، چیزی که خدا مقدر و پیاده و اجرا کرد، همان چیز، خیر توست. تو به‌خاطر نیتت، ثواب، بهره و به تعبیر روشن‌تر، سازندگی ناشی از خواندن نماز شب و بیداری دل سحر را به دست آوردی؛ اما خدای متعال بنا به دلیلی به مصلحت تو نمی‌دید که امشب در دل سحر بیدار شوی. چه بسا بیداری امشب منجر به غرور و عجب در وجود تو می‌شد و خدای متعال نمی‌خواست تو از رهگذر یک عبادت از خدا دور شوی؛ چون عجب انسان را چنان از خدا دور می‌کند که هیچ معصیتی قادر نیست آن‌قدر انسان را از خدا دور کند. خدا نمی‌خواست تو مبتلا به عجب شوی؛ لذا ثواب و اجر و سازندگی بیداری دل سحر و خواندن نماز شب را به‌خاطر نیتت و تدارکاتی که دیده بودی و اینکه مصمم بودی که بلند شوی و سحرخیزی کنی، به تو عطا کرد؛ درعین حال، خطر عجب را هم با خواباندن تو از سرت رد کرد و نگذاشت دچار عجب شوی. نکند با خدا دعوایت شود!

بگذریم، حاج آقا می‌فرمایند که علاوه بر تدبیرهایی که اندیشیدم تا هیچ‌یک از رفقا خبر نشود؛ مثل مخفیانه بلیط گرفتن و پنهانی حرکت کردن، در راه هم چقدر صلوات می‌فرستادم که کسی از رفقا در مشهد مرا نبیند که دوباره خلوتم برهم بخورد؛ اما همانطور که گفتیم، تقدیر، تدبیر را نقض می‌کند؛ ولی همین که اتوبوسمان در مشهد به گاراژ رسید، دیدم حاج هادی ابهری که از عاشقان مجنون اهل بیت علیهم‌السلام بود و با هم دوست بودیم، کنار در گاراژ ایستاده و چپق می‌کشد و دود چپقش هم راست بالا می‌رود. این همان جایی است که خدا تدبیر را نقض می‌کند.

شامه‌ی حاج هادی بیدار بود و روی محبتی که به اهل بیت علیهم‌السلام و دوستانشان داشت، مرا هر جا بودم با او کشیدن پیدا می‌کرد. همین‌طور زائرانی که از عتبات برمی‌گشتند را با او کشیدن تشخیص می‌داد و پیدا می‌کرد. حاج هادی ابهری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه شیدا و عاشق اهل بیت علیهم‌السلام، مجنون اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام و شخصی اهل دل، اهل باطن و بزرگوار بود. مزار ایشان به مرقد مرحوم "حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی رضوان‌الله‌تعالی‌علیه چسبیده است که خود این هم ماجرای دارد. بعد از اینکه مرحوم آیت‌الله‌انصاری همدانی از دنیا می‌روند، ظاهراً مرحوم حجة‌الاسلام‌والمسلمین آقا سیدعبدالحسین معین شیرازی، پدر بزرگوار آقای سیدحسن معین شیرازی که گاهی به مجلس ما تشریف می‌آورند، دو قبر می‌خرد؛ یکی را برای دفن مرحوم انصاری و قبر مجاور را هم برای دفن خودش؛ تا زمانی که از دنیا رفت، در کنار آقای انصاری دفن شود. ظاهراً مرحوم حاج‌هادی ابهری به حاج آقای معین شیرازی می‌گوید: اینجا محلّ دفن تو نیست؛ اینجا من دفن می‌شوم. در آن لحظه، هر دوی آنها زنده و سالم بودند؛ ولی این خبر را می‌دهد و دقیقاً هم همین‌طور شد؛ یعنی حاج هادی ابهری از دنیا رفت و حاج آقای معین شیرازی قبری که متعلق به خودش بود را به ایشان اهدا کرد و وقتی حاج آقا معین شیرازی از دنیا رفتند، در حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام دفن شدند. حاج هادی ابهری انسان برجسته‌ای بود. فوق‌العاده اهل عشق، محبت، و شیدایی و دلدادگی به اهل بیت علیهم‌السلام بود. انسانی اهل دل و اهل باطن بود و علاقمندی فوق‌العاده و ویژه‌ای هم به حاج آقای دولابی داشت. حاج آقا می‌گویند: همین‌که اتوبوسمان وارد گاراژ شد، آن وقت ترمینال نبود و هر

شرکت مسافری برای خود یک گاراژ داشت. همین‌که اتوبوس وارد گاراژ شد، دیدم حاج آقای ابهری کنار در گاراژ ایستاده و دارد چپق می‌کشد؛ دود چپقش هم صاف بالا می‌رود.

سپس حاج آقا توضیح می‌دهند که حاج آقا ابهری شامه‌اش بیدار بود. ما غیر از این حواس ظاهری که ظواهر عالم را ادراک می‌کند، حواس باطنی‌یی هم داریم که بواطن عالم را درک می‌کند. حواس جسمانی ما که در لایه‌ی جسم ما ظهور کرده؛ از قبیل چشم که بینایی دارد، گوش که شنوایی دارد، شامه که بویایی دارد، ذائقه که چشایی دارد و پوست که قدرت لمس دارد و می‌تواند گرمی، سردی، نرمی، زبری، سبکی و سنگینی اشیاء را ادراک کند، مربوط به ظاهر بدن ماست و ظاهر عالم؛ یعنی گرمی و سردی، روشنی و تاریکی، صدا، شیرینی و شوری مادی را ادراک می‌کند؛ اما قرین و مقارن این حواس، در باطن ما هم حواسی هست؛ یعنی همان‌طور که چشم سر داریم، چشم سر هم داریم؛ همان‌طور که گوش گل داریم، گوش دل هم داریم. مشابه همه‌ی حواس ظاهری در باطن ما وجود دارد؛ لیکن این حواس در غالب افراد از کار افتاده است. از این میان، بعضی حواسشان اصلاً نابود شده است و از جمله چشم باطنشان کور شده است. وضع آنها بسیار دشوار است. قرآن فرمود: **«أَنَّهُ لَا تَعْمَى**

الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ»^۲: چشم بدن آنها نابینا نیست، چشم دل آنها نابیناست، این گروه کور شده‌اند؛ اما غالب مردم هنوز به کوری نرسیده‌اند؛ اینان چشم باطنشان به خواب رفته است. چشم ظاهر وقتی به خواب می‌رود، دیگر ظواهر را نمی‌بیند. چشم باطن هم وقتی به خواب برود، باطن عالم را نمی‌بیند. گوش ظاهر وقتی انسان به خواب می‌رود، دیگر اصوات بیرونی را متوجه نمی‌شود؛ گوش باطن هم وقتی باطن انسان به خواب برود، شنوایی ندارد. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: **«الْأَنَسُ نِيَامٌ»**: مردم در خوابند. این خواب به معنای خواب ظاهری نیست که در بستر دراز کشیده و خفته باشند؛ نه، همین مردمی که در تکاپو، تلاش و گفتگو و رفتار هستند، در خوابند. **«فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»**^۳: وقتی به

^۲. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴۶.

^۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۴ و ورام‌ابن‌ابی‌فراس، مجموعه‌ورام، ج ۱، ص ۱۵۰.

موت نائل می‌شوند، بیدار می‌شوند. پس غالب مردم در خوابند و لذا حواسّ باطنیشان کار نمی‌کند؛ شامه‌ی باطنشان بوهای باطن عالم را ادراک نمی‌کند، چشم باطنشان صحنه‌های ملکوتی عالم را نمی‌بیند، ذائقه‌ی باطنشان طعم‌ها، حلاوت و تلخی‌های باطنی را ادراک نمی‌کند. اما وقتی انسان به موت نائل می‌شود، بیدار می‌شود.

موت به دو صورت اتفاق می‌افتد؛ یکی موت اضطراری است که در لحظه‌ی فوت رخ می‌دهد. البته موت غیر فوت است. موت قطع تعلّق از دنیا و فوت مرگ است. اما از آنجاکه اکثر مردم تا زنده‌اند، دل از معشوقه‌ی طّنّاز دلربای دنیا نمی‌کنند و هنگام فوت، حضرت عزرائیل عَلَيْهِ السَّلَامُ آنها را از آغوش دنیا بیرون می‌کشد، موتشان در هنگام فوت و به اضطرار و اجبار اتفاق می‌افتد؛ ولی همان موقع هم که به اضطرار به موت نائل شدند «فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»، بیدار می‌شوند. قرآن در سوره‌ی "ق" می‌فرماید: «وَجَاءَتْ سَكْرَةُ

الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ^۴: سكرات موت به حق فرا رسید. این همان چیزی است که عمری از آن می‌گریختی. و بعد از چند آیه می‌فرماید: «لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا»: تو از این واقعیت که این عالم باطنی دارد، غافل بودی؛ فقط آنچه را حواسّ ظاهریت ادراک می‌کرد، واقعیت می‌دانستی و بقیه را رؤیا، خواب، خیال و اندیشه‌های هذیانی به حساب می‌آوردی و می‌نامیدی. «فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ» حال، پرده را از جلوی چشم دلت کنار می‌زنیم؛ پلک‌های چشم دلت را بالا می‌زنیم «فَبَصَّرَكَ الْيَوْمَ حَدِيدًا^۵: حالا چشم تو نافذ است و تا اعماق باطن هستی را می‌بیند. این موت اضطراری است؛ لذا وقتی فرد فوت می‌کند، چشم باطنش باز می‌شود و باطن عالم را می‌بیند.

اما موت اختیاری هم وجود دارد؛ یعنی می‌شود که انسانی از راه تهذیب و تزکیه‌ی نفس و عبادت و بندگی حضرت حق، دلبستگی به عالم طبیعت و عالم ملک را قطع کند و دل از تعلّق دنیا رها کند.

^۴. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۹.

^۵. سوره‌ی ق، آیه‌ی ۲۲.

چنین کسی هم به موت نائل شده است؛ چون موت قطع تعلق از دنیا است و این فرد از تعلق به دنیا رها شد. گفت:

غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

چرخ کبود آسمان است؛ یعنی غلام همت کسی هستم که از هرچه زیر آسمان است و رنگ تعلق می‌پذیرد، آزاد است. وقتی قطع تعلق کرد، به موت نائل شد و وقتی به موت نائل شد، دیدار حاصل می‌شود؛ لذا این فرد هنوز فوت نکرده، زنده و سالم دارد بین من و شما زندگی می‌کند؛ اما به موت نائل شده است. لذا در روایات داریم که اگر کسی می‌خواهد میت بین احیاء، میت راه‌رونده را ببیند، «فلینظر الی علی ابن ابیطالب»: به علی بن ابیطالب نگاه کند. او میت راه‌رونده، میت ایستاده است. او به موت یعنی قطع تعلق از دنیا نائل شده است. کسی که به موت، یعنی به قطع تعلق رسید، بیدار می‌شود و وقتی بیدار شد، چشم باطنش باز می‌شود. چشم باطنش که باز شد، باطن عالم را می‌بیند؛ گوش باطنش باز می‌شود و اصوات ملکوتی را می‌شنود؛ ذائقه‌ی باطنش بیدار می‌شود و طعم‌های ملکوتی را می‌چشد و همین‌طور حواس دیگر.

این نکته را هم اضافه کنم؛ اگر ما به ظواهر دنیا خیلی مشغول شویم، از بواطن باز می‌مانیم؛ لذا اگر چشم ظاهرت را به ظاهر جذاب عالم خیلی مشغول کنی، دیگر صحنه‌های جذاب باطن عالم را نخواهی دید؛ اگر ذائقه‌ی بدنت را به چرب و شیرین دنیا خیلی معتاد کنی، دیگر نمی‌توانی حلاوت‌های ملکوتی را احساس کنی؛ حلاوت ذکر خدا را؛ حلاوت نام اهل بیت علیهم‌السلام را؛ «ما اُخْلِیْ اَسْمَاءُکُمْ»؛ اگر گوشت را به اصوات جذاب مادی معتاد کنی، صداها و موسیقی‌های ملکوتی عالم را نمی‌شنوی. این جدا از بحث حلال و حرام است؛ یعنی این امر حتی در حلال‌ها هم صادق است؛ چه رسد به حرام‌ها؛ لذا کسانی که به موسیقی معتادند و عادت دارند، گوش ظاهرشان را معتاد به شنیدن موسیقی کرده‌اند، خودشان را از موسیقی‌هایی محروم کرده‌اند که خدا می‌داند چیست. همه‌ی چیزهای جذاب عالم طبیعت، سایه‌ی

۶. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره.

آن چیزهای اصلی است. گفت: صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی. خوشگل‌های این عالم با همه‌ی خوشگلیشان، سایه‌ی زیبارویان عالم حقیقتند.

آن خیالاتی که دام اولیاست عکس مه‌رویان بستان خداست

وقتی چشمت را به تماشای خوشگل‌های عالم طبیعت معتاد کردی، از دیدن خوشگل‌های عالم بالا محروم شدی. حتی به حلال‌های آن نیز خودت را معتاد نکن.

بگذریم. وقتی انسان به موت اختیاری نائل شد، بیدار می‌شود، گفت:

بمیرید بمیرید از این عشق بمیرید کزین عشق چو مُردید همه روح پذیرید

وقتی روح بیدار شد، چشم دل باز می‌شود.

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی

چشم بدن، جان را نمی‌بیند، بدن را می‌بیند؛ اما چشم دل اگر باز شود، جان‌ها، باطن عالم و ملکوت هستی را می‌بیند. مرحوم حاج‌هادی‌ابهری رضوان الله تعالی علیه از راه محبت و دلدادگی و شیفتگی مخلصانه به اهل بیت علیهم‌السلام به این بیداری باطنی نائل شده بود؛ لذا حاج آقا می‌گویند: شامه‌اش باز و بیدار بود. من هر جا بودم او با بو کشیدن، مرا پیدا می‌کرد. چنین چیزی برای اهل ظاهر خیلی عجیب است؛ چون بوی ظاهری از فاصله‌ی زیاد منتقل نمی‌شود؛ درحالی‌که در این ماجرا، حاج آقا در مشهد است و حاج‌هادی از تهران بو می‌کشد و می‌فهمد که او الان در مشهد است. بوی فیزیکی که از مشهد به تهران منتقل نمی‌شود. این همان عطر ملکوتی است که دوست اهل بیت علیهم‌السلام، انسان اهل معنا و انسان اهل معرفت دارد. این عطر را شامه‌ی باطنی می‌تواند استشمام کند. حاج آقا می‌فرمودند: وقتی از محله‌ای رد می‌شد، اگر زائری تازه از عتبات و کربلا آمده بود، با بو کشیدن می‌فهمید که در فلان خانه یک زائر دارند که تازه از کربلا آمده است؛ شامه‌اش بیدار بود. می‌شود به اینجاها رسید. اینها شدنی و دسترس‌پذیر است. خلاصه، بو کشیده و فهمیده بود که حاج آقا در جاده است و دارد به سمت مشهد می‌آید و لذا زودتر از موقعی که قرار بود حاج آقا برسند، او دم در گاراژ رسیده بود.

از دیدن حاج هادی اوّل به فکر فرو رفتم که نشد تنها به زیارت مشرف شوم؛ یعنی تدبیرم
نقض شد؛ همه‌ی حساب‌ها، تقلاها و برنامه‌ریزی‌هایی که کرده بودم، به‌هم خورد. من می‌خواستم در
این سفر به تنهایی به حرم بروم؛ در سفر زیارتیم تنها باشم؛ ولی نشد؛ لذا اندکی بوی دلخوری هم
می‌دهد؛ که نشد، باز هم مجبوریم با اینها باشیم؛ ولی بلافاصله دیدم که خود حضرت رضا علیه السلام
حاج هادی را به استقبال فرستاده‌اند. یک‌بار از منظر عالم کثرت نگاه می‌کنی و یک‌بار نگاهت را به
یک افق بلندتر می‌بری. وقتی از افق بلندتر نگاه می‌کنی، می‌بینی که هرچه در عالم می‌شود، کار خدا
و اولیاء خداست. حاج هادی که خودش نیامده، او را امام رضا علیه السلام دم در گاراژ فرستاده است. صورت
ظاهر بعضی از رخدادهایی که برای ما پیش می‌آید، خلاف پسند، سلیقه، ذوق، طبع، میل یا تدبیر
ماست؛ لذا بعضاً اوقاتمان تلخ می‌شود که نشد. در این‌گونه موارد، اگر انسان این توانایی را داشته باشد
که بلافاصله زاویه‌ی دید خود را عوض کند و دید از پایین که دیدن عالم کثرت و علل و معلول‌های
ظاهری است را به نگاه از افق بالا تبدیل کند؛ یعنی از عالم وحدت نگاه کند؛ از جایی که جز خدا و
اسماء خدا یعنی اولیاء خدا، کسی در عالم کاره‌ای نیست؛ اگر چنین کند، می‌بیند اتفاقی که افتاد را
خدا برنامه‌ریزی کرده بود؛ تصادفی نبود. خدا هم بهترین‌ها را برنامه‌ریزی می‌کند؛ لذا یک تعبیر خوب
برایش دست و پا می‌کند؛ ولو آن رخداد با سلیقه‌اش جور نباشد. می‌گوید حتماً خیر من در این بوده
است؛ «الخیر فی ما وقع». شاید بگردد و بگوید که جنبه‌ی خیرش هم حتماً این بوده است. اینکه
جنبه‌ی خیری برای آن واقعه دست و پا کرد که خودش را راضی کند، خوب است؛ اما آنچه عقل ما به
آن می‌رسد و به‌عنوان خیر موجود در مقدرات تشخیص می‌دهیم، در واقع، یک ذره از بی‌نهایت خیری
است که در آن واقعه وجود دارد؛ لذا اگر انسان بتواند سکوت کند و به‌صورت کلی حمل به صحت کند
و تعبیر خیر کند، خیلی قشنگ‌تر و ارزشمندتر از این است که مصداق خیر بودن آن را هم پیدا کند و
بگوید چنین خیری در آن بود؛ چون یقیناً کوچکش کردی. خیر آن بزرگتر است. عقل تو به گرد پای
خیری که خدا در این مقدر گذاشته بود، نمی‌رسد؛ ولی اگر هم می‌خواهی تعبیر کنی، یک تعبیر خوب
برایش پیدا کن و اگر نتوانستی تعبیر خوبی پیدا کنی و هرچه تقلاً کردی، همه‌ی جهاتش به ذهنت بد

آمد، لاقلاً ادب کن و سکوت کن. تعبیر بد نکن. شاید همین سکوت تو سبب شود که خدای متعال پرده را کنار بزند و گوشه‌ای از خیر بودن آن را به تو نشان دهد. این است که حاج آقا می‌گویند: دیدم خود امام‌رضا علیه‌السلام حاج‌هادی را فرستاده‌اند. کس دیگری کاره‌ای نیست. او پیک همان کسی است که دلم می‌خواهد به تنهایی به زیارتش بروم. او را فرستاده که مرا بردارد و پهلوی خودش ببرد.

❁ سال‌ها قبل یکی از رفقا به سراغم آمد که با هم به مشهد مشرف شویم. گفتم من کار دارم، شما بروید، من هم ان‌شاءالله چند روز دیگر در مشهد به شما ملحق می‌شوم. چند روز بعد من هم به مشهد مشرف شدم، ولی به محض اینکه نزد او رفتم، با خُلق تنگ به من گفت: حالا می‌آیی؟ گفتم مگر چه شده؟ گفت: چه می‌خواستی بشود؟ فهمیدم در زیارت حضرت حالات سفرهای گذشته‌اش را نداشته است. به او گفتم: خوب، حضرت رضا علیه‌السلام حق ندارد بگوید شما خنده‌هایتان را می‌برید جاهای دیگر و گریه‌هایتان را می‌آورید پیش ما؟ او زد زیر خنده. تا خندید، گفتم این خنده را بر لب‌ت حفظ کن و با همین حال برو حرم یک طواف بکن. رفت و وقتی بازگشت، دیدم خُلقش باز شده و به خواسته‌اش رسیده است. سعی کنید وقتی به زیارت ائمه علیهم‌السلام مشرف می‌شوید، با خُلق باز و دل راضی و خشنود از خدا وارد حرم شوید. (۲۷:۳۱)

سال‌ها قبل یکی از رفقا به سراغم آمد که با هم به مشهد مشرف شویم. این شخص را می‌شناسم؛ روحانی اهل دل و بافضیلتی بود -رحمة الله علیه- گفتم من کار دارم، شما بروید، من هم ان‌شاءالله چند روز دیگر در مشهد به شما ملحق می‌شوم. ایشان به مشهد رفت. چند روز بعد من هم به مشهد مشرف شدم. کارهایی که داشتم، انجام دادم و سه چهار روز بعد من هم مشرف شدم؛ ولی به محض اینکه به نزد او رفتم، با خُلق تنگ گفت: حالا می‌آیی؟ گفتم مگر چه شده است؟ گفت چه می‌خواستی بشود؟ فهمیدم در زیارت حضرت، حالات سفرهای گذشته‌اش را نداشته است. او اهل مکاشفات بود و حالات قشنگ باطنی داشت و لذا از این رفتارش

فهمیدم که اوضاعش جور نیست و حالات قشنگی که در سفرهای قبل در زیارت داشته، در این سفر برایش حاصل نشده است. به او گفتم حضرت رضا علیه السلام حق ندارد بگوید شما خنده‌هایتان را می‌برید جاهای دیگر و گریه‌هایتان را می‌آورید پیش ما؟

ما همه این‌گونه هستیم. وقتی به حرم ائمه علیهم السلام می‌رویم، فقط برایشان گریه می‌بریم؛ خنده‌هایمان پیش رفقا، دوستان و خانواده‌مان است؛ می‌گوییم و می‌خندیم و ... ؛ ولی وقتی به حرم می‌رویم، همه‌اش گریه، قیافه‌ی عبوس و های‌های گریه کردن. به او گفتم حضرت رضا علیه السلام حق ندارد بگوید شما خنده‌هایتان را می‌برید جاهای دیگر و گریه‌هایتان را می‌آورید پیش ما؟ البته حاج‌آقا جمله‌ای که به ایشان گفته بودند را هم دقیقاً بازگو کردند؛ مثلاً اینکه امام رضا علیه السلام حق ندارد بگوید خنده‌ها و خوش‌گذرانی‌هایتان را با خانمتان می‌کنید و پیش ما که می‌آید، همه‌اش اخم و گریه می‌کنید؟ حاج‌آقا می‌فرمودند: این را که گفتم زد زیر خنده و اخمش باز شد. او زد زیر خنده. تا خندید، گفتم این خنده را بر لب حفظ کن و با همین حال برو حرم یک طواف بکن. خندید، شکفت، آن حالات بغض، عبوس بودن و گرفتگی از بین رفت. همین که خندید، گفتم این لبخند را روی لب نگه‌دار؛ نگذار از بین برود. با همین خنده به حرم برو و یک طواف بکن و برگرد. رفت و وقتی بازگشت، دیدم خلقش باز شده و به خواسته‌اش رسیده است. این خاطره را شنیدید؟ سعی کنید وقتی به زیارت ائمه علیهم السلام مشرف می‌شوید، با خلق باز و دل راضی و خشنود از خدا وارد حرم شوید. این یک درس است. یک‌وقت گریه‌ی ما، گریه‌ی شوق است، یک‌وقت گریه‌ی ناشی از هجران محبوب است؛ یک‌وقت هم گریه‌ی ناشی از نرسیدن ما به چیزهایی است که نفس ما تمنای آن را دارد و به‌خاطر آنها غصه‌داریم. البته گاه این غصه‌ها، غصه‌های معنوی است؛ ولی به هر حال، جنبه‌ی نفسانی دارد. مثل این بنده‌ی خدا که به‌خاطر نداشتن مکاشفه در حرم غصه داشت؛ ولی نفسش طالب آن بود. این گریه‌ها هر یک گریه‌ی خاصی است. گریه‌ای که گفتیم برای امام رضا علیه السلام نبرید، گریه‌ی حاکی از غصه است.

می‌دانید که در عبادت، عمل بدون رضایت کارساز و مقبول نیست. مقبول بودن عبادت یعنی تحقق یافتن سازندگی‌یی که قرار است عبادت در ما داشته باشد. عبادت وقتی سازندگی دارد که توأم با رضایت از خدا و اولیاء خدا باشد؛ والا سازندگی ندارد و به تعبیر دیگر، در دستگاه الهی مقبول واقع نمی‌شود. چنان‌که بارها گفته‌ایم، هرچه در زندگی می‌شود، کار خداست و به دو لحاظ محال است انسان کار خدا را بد بداند؛ یکی به لحاظ محبت که لحاظ بزرگ‌تر است؛ به این لحاظ که این کار را محبوب او کرده و آنچه آن خسرو کند، شیرین بود یا هرچه از دوست می‌رسد نیکوست؛ و دیگر به لحاظ محاسبات عقلانی که از خیر محض جز نکویی ناید. خدا نه جهل دارد و نه ضعف؛ و نه به ما بی‌اعتنا و بی‌محبت است. هیچ دلیلی نداریم که آنچه خدا می‌کند خیر نباشد؛ لذا وقتی انسان این‌گونه نگاه کند که هرچه شده، خدا کرده و هرچه خدا می‌کند، محض خیر است، دیگر دلیلی برای نارضایتی ندارد. کسی که از اوضاع و احوال زندگی دلخور است، در واقع از دست خدا دلخور است. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ لِقَضَاءِ اللَّهِ سَاخِطًا»: کسی که صبح کند درحالی‌که از اوضاع و احوال زندگی دنیویش محزون است، صبح کرده درحالی‌که نسبت به مقدرات الهی غضبناک و خشمگین است؛ از دست خدا عصبانی است؛ چراکه غیر خدا کسی این وضعیت دنیوی تو را پیش نیاورده است. «وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَقَدْ أَصْبَحَ يَشْكُو رَبَّهُ»^۷: و کسی که صبح کند در حالی‌که از مصیبتی که بر او وارد شده و فرود آمده است شاکی و گله‌مند است، صبح کرده درحالی‌که از دست خدای متعال شاکی است. حال، شکایت از خدا با اینکه من می‌خواهم قربان صدقه‌ی خدا بروم و با خدا عشق‌بازی کنم، می‌سازد؟! من از دست خدا غضبناکم و درعین حال می‌خواهم با خدا مناجات کنم. مناجات یعنی نجوا؛ عاشق و معشوق که یکدیگر را در بغل می‌گیرند و در گوش همدیگر یواشکی عشق‌بازی می‌کنند، به این کار آنها مناجات می‌گویند. حال، تو می‌خواهی با خدا مناجات کنی،

^۷ شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۲۲۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۱۳۵.

درحالی‌که دلت پر از دلخوری از رخداد‌های زندگی است؛ غصه‌دار هستی؛ از دست خدا گله‌مند و عصبانی هستی. این دو که با هم نمی‌سازد، گفت:

لاف عشق و گله از یار زهی لاف گزاف دوستداران چنین مستحق هجرانند

این چه لاف عاشقی است که می‌زنی و درعین‌حال از یارت گله می‌کنی؟ لذا انسان باید سعی کند که وقتی می‌خواهد به ملاقات و زیارت خدا و اولیاء خدا برود، اوّل دلش را صاف کند؛ بنشیند هرطور شده خودش را از دست آنها راضی کند و با دلی شاد و قلبی خندان از آنچه خدا و اولیاء خدا با او کرده‌اند، به ملاقات و زیارت برود؛ چه زیارت خدا که همین نمازی است که می‌خوانید؛ وقتی که زمان نماز فرا می‌رسید، امام علیه‌السلام می‌فرمودند: «حَانَ وَقْتُ الزَّيَارَةِ»^۱: زمان زیارت فرا رسید. همچنین عزیزانی که به سفر حجّ مشرف می‌شوند، به زیارت خدا می‌روند؛ و چه زیارت اولیاء خدا که به مشهد، کربلا، سامرا، کاظمین یا نجف می‌روید؛ در هر دو زیارت، سعی کنید با دل شاد و دل راضی از آنها بروید.

بارها عرض کرده‌ام که وقتی به زیارت مشرف می‌شوید، یکبار بروید زیارت شاکرین به جا آورید و بگویید اصلاً من می‌خواهم به زیارت بروم و بگویم امام‌رضا! متشکرم. می‌خواهم بروم تشکر کنم. در مباحثی که قبلاً راجع به زیارت داشتیم، گفتیم که هریک از مناجات‌های امام‌سجّاد علیه‌السلام با خدا در مناجات خمس عشر از قبیل مناجات مستغفرین، مناجات راجین، مناجات خائفین، مناجات محبتین، مناجات شاکرین و ... می‌تواند مشابهی در مناجات با اولیاء خدا داشته باشد. در زیارت اولیاء خدا، یکبار زیارت مستغفرین به جا آوریم؛ بگوییم امام‌رضا! من با همه‌ی وجود از شما معذرت می‌خواهم. یکبار زیارت محبتین به جا آوریم؛ بگوییم امام‌رضا فقط آمده‌ام که بگویم قربانت بروم، دوستت دارم. یکبار زیارت شاکرین به جا آوریم و بگوییم امام‌رضا! از تو متشکرم. دستت درد نکند. چه زیبا زندگی مرا در مسیر تعالی و رشد مدیریت می‌کنی. هریک از این مناجات‌ها می‌تواند یک سمت‌گیری در یک

^۱ مجلسی، بحار، ج ۸۱، ص ۱۳۴.

سفر زیارتی باشد؛ یا در یک سفر زیارتی، زائر هر بار که می‌خواهد به حرم برود، با یکی از این رویکردها به زیارت برود.

به هر حال، انسان با دل شاد و راضی به حضور امام علیه السلام برود. حالا که به او اذن چنین توفیق بزرگی، یعنی رفتن به محضر امام علیه السلام را داده‌اند، بخصوص اذن رفتن به حضور امام رضا علیه السلام را، انسان با دل ناراضی برود؟ پناه بر خدا! البته گاهی اوقات این اتفاق می‌افتد؛ مثل داستانی که در "مصباح" آمده و در یک پاورقی در "ره‌توشه‌ی دیدار" هم نوشته‌ام. حاج آقا می‌فرمودند: در ایام قدیم، برنج کم مصرف می‌شد، سالی یک‌بار مثلاً شب عید برنج می‌پختند. خانواده‌ها مثل امروز معتاد نبودند که صبح، ظهر و شب برنج باشد. شمالی‌ها که صبحانه هم برنج می‌خورند. حاج آقا می‌گفتند جوانی که خیلی برنج دوست داشت، به خودش وعده می‌داد که ان‌شاءالله شب دامادیم که سوری برگزار می‌شود، سفره‌ای پهن می‌شود و برنج مفصلی پخته می‌شود، شکمی از عزا در می‌آورم و برنج مفصلی می‌خورم. بالاخره دختر خانمی را دیدند و عقدی جاری شد و مراسم شب عروسی برگزار شد. در آخر مجلس، سفره‌های شام را پهن کردند و میهمان‌ها را بر سر سفره دعوت کردند. دیس‌های بزرگ برنج در سفره به این جوان چشمک می‌زد. جوان دید آرزویی که سال‌ها داشت، الان دارد برآورده می‌شود؛ الان می‌نشیند و یک دیس بزرگ برنج می‌خورد. دورخیز کرد که برود سر سفره بنشیند که بابایش دستش را گرفت و گفت: همین‌جا بایست. نمی‌خواهد تو سر سفره بروی. این بنده‌ی خدا که یک عمر به خودش وعده داده بود و شکمش را صابون زده بود که امشب برنج مفصلی می‌خورد، حالا بابایش نمی‌گذاشت برود. هرچه تقلاً کرد، دید بابایش می‌گوید حق نداری بروی. مثل برج زهرمار شد؛ دلخور. خلاصه، میهمان‌ها برنج‌ها را خوردند و رفتند و سفره جمع شد و این بنده‌ی خدا حسرت این برنج‌ها روی دلش ماند و از این داستان به‌شدت دلخور بود. وقتی میهمان‌ها رفتند، بابایش به او گفت: حالا برو! عروس خانم در حجله منتظر توست. داماد بیچاره که دفعه‌ی اولش بود و تا آن وقت تجربه نکرده بود که بداند یک سفره‌ی خیلی عالی‌تر آنجا برایش پهن شده که با عروس خانم دوتایی بنشینند سر سفره و شامی میل کنند، در جواب با عصبانیت تمام گفت: ارواح باباش! هر کس پلویش را خورده، همان هم به حجله برود.

نکند این‌طور باشد؛ به ما بگویند در باز شده. بیا به ملاقات خدا، بیا به ملاقات اولیاء خدا و ما بگوییم ارواح باباش! هرکس پلویش را خورده، خودش برود. نه، هرطور شده، سعی کنیم با دل راضی و شاد به محضر خدا و اولیاء خدا برویم؛ چون آنچه آنها می‌کنند، خیر است؛ برای رشد ماست؛ تلخ و شیرین آن فرقی نمی‌کند. به قول حافظ:

به درد و صاف تو را کار نیست دم در کش که هرچه ساقی ما ریخت عین الطاف است
هرچه او می‌کند، محض خیر است. «یا مَنْ عَطَاكَ عَطَاءً وَ مَنَعَكَ عَطَاءً»: ای کسی که وقتی می‌دهی، با دادنت عطا می‌کنی و وقتی نمی‌دهی، با ندادنت عطا می‌کنی. هر دو برای من رشدآفرین و سازنده است؛ هم مرض و هم صحتش، هم غنا و هم فقرش، هم شهرت و هم گمنامیش؛ هرچه او می‌کند، مایه‌ی رشد من است و خیر مرا دربر دارد. گفت:

یک لحظه داغم می‌کشی، یک دم به باغم می‌کشی پیش چراغم می‌کشی، تا وا شود چشمان من
تو می‌خواهی چشم باطن مرا باز کنی، یک لحظه داغم می‌کنی و می‌سوزم؛ یک وقت هم مرا به باغ و یک محیط مفرح می‌آوری؛ لذا ان‌شاءالله هر طور شده، سعی کنیم خودمان را راضی کنیم. دوستانی که الان در شرف تشرّف به حجّ هستند، دلخوری هایشان را برای خدا نبرند که خدایا این چه زندگی‌یی بود که برای من درست کردی؟ حالا آمده‌ام حساب‌هایم را با تو تصفیه کنم. نه، همینجا قدری تلاش کنیم که خودمان را راضی و خشنود کنیم. با روحیه‌ی طلب‌کاری، توقع و دلخوری نرویم که بهره‌مان خیلی کم خواهد شد و بعد حسرتش را خواهیم خورد.

🌸 هر وقت از خدا راضی شدی، حضرت رضا علیه السلام را زیارت کرده‌ای و اگر امام رضا علیه السلام را زیارت کنی، از خدا راضی می‌شوی. (۴۳:۵۵)

این هم یک رمز بزرگ در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام است؛ یعنی اگر یک دنیا عقده و دلخوری هم باشی، به حرم علی بن موسی الرضا علیه السلام که می‌روی، همه از یادت می‌رود و با دل راضی بیرون می‌آیی؛ یعنی اگر به زیارت امام رضا علیه السلام بروی، از خدا راضی می‌شوی و اگر از خدا راضی شوی، امام رضا علیه السلام را زیارت می‌کنی؛ به حقیقت و باطن زیارت نائل می‌شوی. همین زیارت‌هایی که ما می‌کنیم و در ظاهر

به مشهد مشرف می‌شویم هم خیلی عظیم است؛ توفیق بزرگی است؛ اما باز هم رقیقه و نازله است؛ حقیقت زیارت بزرگتر است. اگر قلبت راضی شود، به زیارت حقیقی و باطنی راه پیدا می‌کنی؛ امام رضا علیه السلام را در باطن خودت زیارت می‌کنی؛ لذا در حدیث داریم که «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ فَلْيَتَوَالَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا»: هر که می‌خواهد روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کند که خدا از او راضی باشد، ولایت، مودت، ارادت، دل بستگی و سرسپردگی به امام رضا علیه السلام را پیشه کند. اگر ولایت علی بن موسی الرضا علیه السلام را پذیرفتی، فردای قیامت خدا را در حالی ملاقات می‌کنی که خدا از تو راضی است. اگر از خدا راضی شدی، امام رضا علیه السلام را زیارت کرده‌ای. اگر امام رضا علیه السلام را زیارت کنی، از خدا راضیت می‌کند و تو را با دل خوش برمی‌گرداند.

این حقیقت در زیارت بقیه‌ی ائمه علیهم السلام هم مصداق پیدا می‌کند. هریک از ائمه علیهم السلام به یکی دو صفت خیلی مشهورند. همه‌ی آنها جامع همه‌ی کمالاتند؛ ولی به دلیل موقعیت زمانی و شرایطی که در آن بودند، در هریک از آنها یکی دو صفت جلوه و درخشندگی فوق العاده‌ای داشته است. امام سجّاد علیه السلام عبادت‌ها، سجده‌ها و مناجات‌هایش نمود بیشتری دارد؛ امام باقر علیه السلام شخصیت علمی، عمق و عظمت علومش؛ امام کاظم علیه السلام کظم غیظ، حلم، صبر و پایداریش؛ امام جواد علیه السلام جود و تقوایی که دارد؛ امام هادی علیه السلام نقاوت، پاکی و هدایت‌گریش. هریک از امامان به صفتی یا صفاتی مشهورند. اگر انسان بتواند صفت یا صفاتی را که امامی به آن مشهور است، در وجود خود تمام‌عیار پیاده کند، به حقیقت زیارت آن امام نائل شده است. اگر جود و تقوای امام جواد علیه السلام را در خودت پیاده کردی و تمام‌عیار شد، به حقیقت زیارت امام جواد علیه السلام رسیده‌ای. اگر حق عبادات و سجده‌ها و مناجات‌های امام سجّاد علیه السلام را ادا کردی و در وجودت تمام‌عیار پیاده شد، به زیارت حقیقی امام زین‌العابدین علیه السلام نائل شده‌ای. این، آن زیارت بزرگ است. حقیقت آن امام در درون تو تجلی می‌کند و به آن حقیقت متحقق می‌شوی؛ آن حقیقت را در وجود خودت ملاقات می‌کنی؛ در وجود خودت می‌یابی. الفاظ نمی‌تواند حقیقت را منتقل کند. امیدواریم خدا به همه‌ی ما بچشانند؛ چون لفظ توانایی به دوش کشیدن بار حقایق باطنی را ندارد.

لفظ برای انتقال همین معانی عالم طبیعت توسط بشر وضع شده است و چیزی که مربوط به عالم بالاست را به دشواری به دوش می‌کشد و نمی‌تواند حق آن را ادا کند.

پس هر وقت از خدا راضی شدی، حضرت رضا علیه السلام را زیارت کردی و اگر امام رضا علیه السلام را زیارت کنی، از خدا راضی می‌شوی. همه‌ی شما الحمدلله بارها و بارها به زیارت آن حضرت موقت شده‌اید و خودتان آن لطافت، رأفت و محبت فوق‌العاده را چشیده‌اید. این ولایت و محبت علی بن موسی الرضا علیه السلام گوارای دوستان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان اثناعشری باشد؛ این شراب رضا که خدا می‌داند با انسان چه می‌کند. و همانطور که می‌دانید، شرط اثناعشری بودن، پذیرفتن ولایت علی بن موسی الرضا علیه السلام است. هستند کسانی که تعداد کمتری از ائمه علیهم السلام را قبول دارند؛ چهار امامی، پنج امامی و .. هستند؛ حتی واقفی‌ها هفت امامی هستند؛ اما اگر کسی امام رضا علیه السلام امام هشتم را بپذیرد، یقیناً دوازده امامی است؛ چون هشت امامی، نه امامی، ده امامی و یازده امامی نداریم. هر که امام هشتم را پذیرفت، یقیناً دوازده امامی و اهل نجات است.

🌸 حرم امیرالمؤمنین علیه السلام جلوی گریه برای کربلا را هم می‌گیرد. (۴۹:۵۲)

الحمدلله در سال‌های اخیر راه باز شده و توفیق تشرف به عتبات فراهم شده است و بسیاری از دوستان اهل بیت علیهم السلام به زیارت موقت شده‌اند. ان شاء الله غالب دوستانی هم که اینجا هستند حرم امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کرده‌اند و آن فضای عجیب را دیده‌اند که چه آشفشانی از نور توحید است. خورشید ولایت علوی آنجا می‌درخشد و چه می‌کند! وقتی انسان در آن نور توحید غرق می‌شود، حتی راه بر گریه بر امام حسین علیه السلام که عظیم‌ترین گریه و بکاء است نیز بسته می‌شود؛ چون وقتی انسان در حقیقت توحید غوطه‌ور و غرق شد، همه‌ی شؤونات عالم کثرت محو می‌گردد؛ و کسی که به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رود، در اقیانوس بی‌کرانه‌ی توحید علوی می‌افتد؛ لذا آنجا گریه هم نیست؛ راه بر گریه‌هایی که فرد معمولاً در کربلا یا حتی در وطن خودش در مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام دارد، بسته می‌شود. فکر نکنید که قسی‌القلب شده‌ایم که آنجا نمی‌توانیم گریه کنیم؛ نه، نور توحید راه را کاملاً بر گریه بسته است؛ چون گریه بوی کثرت دارد. حال آنکه انسان در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام حالتی از

تحریر دارد؛ تحریری که در برابر حقیقت توحید به انسان دست می‌دهد؛ لذا با اینکه یکی از احتمالات محلّ دفن سر مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام است،^۹ و زائر آنجا زیارت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را می‌خواند، اما گریه‌ای که در حرم خود حضرت ابا عبدالله علیه السلام یا جاهای دیگر هست، آنجا نیست. حالت بهت در برابر عظمت توحید است که در آن حرم تجلی کرده است.

✿ خوبان خدا سبقت سلام دارند. کسی نتوانست بر پیامبر صلی الله علیه و آله در سلام کردن سبقت بگیرد. امروز هم وقتی ما به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام سلام می‌کنیم و به زیارت آنها می‌رویم، در واقع جواب سلام آنها را می‌دهیم و بازدید پس می‌دهیم. تا اول از جانب آنها سلام و عنایتی نباشد، دیگران توفیق سلام و توجه به ایشان پیدا نمی‌کنند. (۱:۵۴)

خوبان خدا سبقت سلام دارند. کسی نتوانست بر پیامبر صلی الله علیه و آله در سلام کردن سبقت بگیرد. همانطور که می‌دانید، هیچکس نتوانست بر پیغمبر صلی الله علیه و آله سبقت سلام بگیرد؛ حتی پشت دیوار یا درخت مخفی می‌شدند که رسول الله صلی الله علیه و آله که می‌رسند، یک دفعه بیرون بپرند و بگویند سلام علیکم و زودتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام کنند. بندگان خدا نمی‌دانستند که دید پیغمبر صلی الله علیه و آله به دیوار و درخت محدود نیست و آنها را که آنجا ایستاده‌اند، می‌بیند. پیغمبر صلی الله علیه و آله همیشه ابتدا کننده به سلام بود. شاید بشود معانی عمیق‌تری هم برای این حقیقت پیدا کرد؛ از جمله اینکه اساساً وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله حقیقت سلام است؛ همین که پیامبر صلی الله علیه و آله بین خلق آمده، به خلق سلام کرده است؛ همین ورودش

۹. وقتی به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف می‌شوید، زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام را که می‌خوانید، می‌بینید که در پایان آن، زیارت ابا عبدالله الحسین علیه السلام نیز آمده است. به یک لحاظ می‌گویند رویت را به کربلا برگردان و قصد زیارت کن؛ اما چرا زیارت امام-حسین علیه السلام در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام انجام می‌شود؟ علتش این است که یکی از احتمالات محلّ دفن سر مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السلام بالای سر امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ لذا افرادی که اهل توجهند، در آن منطقه بسیار احتیاط می‌کنند؛ بعضی هم اصلاً به آنجا نمی‌روند. البته در سفر اخیری که مشرف شدیم، دیدم که در آن نقطه در باز کرده‌اند و محلّ عبور و مرور شده است. بالای سر را به محلّ خروج تبدیل کرده‌اند.

سلام است؛ لذا هر کس به او سلام کند، در واقع دارد جواب سلام آن حضرت را می‌دهد؛ همین حضورش سلام است؛ همین که به جمع شما و بین خلق آمد، سلام است؛ سلام عملی است. این غیر از لفظ سلام است که حضرت بر زبان جاری می‌کردند و البته در همان هم کسی نتوانست بر ایشان سبقت بگیرد. لذا هیچکس نه بر پیغمبر ﷺ و نه بر ائمه علیهم السلام سبقت سلام ندارد.

امروز هم وقتی ما به پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام سلام می‌کنیم و به زیارت آنها می‌رویم، در واقع جواب سلام آنها را می‌دهیم و بازدید پس می‌دهیم؛ چراکه پیامبر ﷺ و امام علی (ع) مرده و زنده ندارند و لذا اینکه کسی نمی‌تواند بر پیغمبر ﷺ سبقت سلام بگیرد، منحصر به زمان حیات ظاهری حضرت نیست. امروز هم کیست که بتواند بر پیغمبر ﷺ سبقت سلام بگیرد؛ لذا اگر روزهای شنبه شما به صاحب روز که رسول الله ﷺ است سلام می‌کنید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»^۱ در واقع دارید جواب سلام حضرت را می‌دهید. اگر به مسجدالنبی در مدینه مشرف می‌شوید و به پیامبر اکرم سلام می‌دهید، در واقع جواب سلام حضرت را می‌دهید؛ بازدید پس می‌دهید. حضرت بود که اینجا به دیدن تو آمد که دلت هوایی حضرت شد و حالا می‌خواهی برای زیارت ایشان راه بیفتی. گمان می‌کنی بی‌جهت بود که دلت این‌طور پر کشید؟ پیغمبر ﷺ اینجا به دیدن تو آمد که حالا تو هوای بازدید کرده‌ای و راه افتاده‌ای که به حرم حضرت بروی و بازدید پس دهی؛ رفته‌ای جواب سلام را بدهی. این السَّلَامُ عليك که تو می‌گویی، جواب سلام است. سلام را پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام به تو کرده‌اند. حقیقت سلام در عالم به برکت وجود پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام جاری است. آنها وجودشان سلام است؛ وجودشان سلیم مطلق است؛ لذا هرکس به آنها سلام می‌کند، در واقع دارد جواب سلام آنها را می‌دهد. وقتی دلت تنگ می‌شود برای زیارت علی بن موسی الرضا (ع)، برای زیارت امیرالمؤمنین (ع)، برای زیارت اباعبدالله (ع)؛ برای زیارت هریک از اهل بیت علیهم السلام، این دل‌تنگی بازتاب است؛ از آن طرف شروع می‌شود. همه چیز ابتدا از بزرگ شروع می‌شود و سپس بازتابش از کوچک بازمی‌گردد؛ همان‌طور که

^۱ محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت حضرت رسول ﷺ در روز شنبه.

محبت ما به آنها بازتاب محبت آنهاست به ما. آنها ما را دوست می‌دارند و در نتیجه‌ی بازتاب محبتشان، ما در دلمان آنها را دوست می‌داریم؛ اینکه ما دلمان برای آنها تنگ شده است، بازتاب دلتنگی آنهاست برای ما. دل علی بن موسی الرضا علیه السلام برای تو تنگ شده که این‌گونه در پوست نمی‌گنجی. دل او تنگ شده که به دلت انداخته به زیارتش بروی. از آن طرف شروع شده است. تا اول از جانب آنها سلام و عنایتی نباشد، دیگران توفیق سلام و توجه به ایشان پیدا نمی‌کنند. گفت:

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن مجنون دل افگار چه کرد
این برق ابتدا از منزل لیلی درخشید. نور محبت از آنجا ساطع شد و سپس به آینه‌ی دل توی دوست اهل بیت علیهم السلام آمد. عکسش است که در آینه‌ی دل تو افتاده است؛ اصلش آن طرف است. اصل محبت آن طرف است. چیزی که اینجاست، تحبب است. حبّ حقیقی آنجاست. از آنجا شروع شد. صلواتی بفرستید. اللهم صلّ علی محمد و آل محمد
لقمه‌ها بزرگ است. امیدواریم خدا هاضمه بدهد و هضم شود؛ چون اگر انسان غذای مقوی بخورد و هضم نکند، بهره‌ی چندانی نبرده است. خدا کمک کند که این لقمه‌های بزرگ معرفتی را، این مائده‌های بزرگ آسمانی را که بر سر سفره‌ی اهل بیت علیهم السلام روزی می‌شود و همه‌ی ما را نشانده‌اند و با آنها پذیرایی می‌شویم، بتوانیم در وجودمان هضم کنیم.

❁ اهل بیت علیهم السلام، اهل بیت خدا هستند. شیعیان هم اهل بیت محمد و آل محمد علیهم السلام هستند.
اهل بیت علیهم السلام روحشان نزد خداست و بدنشان در دل‌های شیعیانشان است «وَفِي قُلُوبِ مَنْ
وَالَاهُ قَبْرُهُ»^{۱۱}. (۱:۰۳)

اهل بیت علیهم السلام، اهل بیت خدا هستند. قرآن در سوره‌ی احزاب فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ
أَهْلِ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^{۱۲}. «اهل‌البیت»، یعنی اهل خانه. اهل کدام خانه؟ تعبیر اهل‌البیت در قرآن

^{۱۱} حسن‌زاده‌ی آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۷۵۹، ص ۶۰۸.

در دو مورد به کار رفته است؛ یکی در سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳ که ناظر است بر خاندان پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و دیگری در سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷۳: «رَحِمْتُ اللَّهُ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ» که ناظر بر خاندان ابراهیم خلیل علیه السلام است. اهل‌البیت، اهل کدام بیت است؟ البیت با الف و لام در هر جا از قرآن که به کار رفته، اشاره به کعبه دارد. آیاتی که عبارت «البیت» در آن به کار رفته، متعدّد است؛ از جمله «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ»^{۱۳}. شاید بگویید ابراهیم خلیل علیه السلام را چه به کعبه؟ همانطور که می‌دانید، ابراهیم خلیل علیه السلام عامل اصلی تجدید بنای کعبه بود. آدم صلی الله علیه و آله خانه‌ی کعبه را بنیان‌گذاری کرد و زمانی که کعبه ویران شد و فقط پی‌هایش باقی ماند، ابراهیم علیه السلام به همراه اسماعیل علیه السلام آن را بازسازی کردند؛ «وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ»^{۱۴}. لذا البیت، بیت‌الله است و در آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُم تَطْهِيراً»، اهل‌البیت یعنی اهل بیت‌الله. آنها اهل بیت خدا هستند. به‌طور معمول تصوّر می‌شود که مقصود از اهل‌بیت، اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است؛ نه، آنها اهل‌بیت خدا هستند. پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و فاطمه زهرا علیها السلام اهل بیت خدا هستند.

شیعیان هم اهل‌بیت محمد و آل محمد علیهم السلام هستند. قدر خودتان را بدانید.

اهل‌بیت علیهم السلام روحشان نزد خداست و بدنشان در دل‌های شیعیانشان است «وَ فِي قُلُوبٍ مِّنْ وَّالَاهُ قَبْرُهُ». در آغاز مبحث اهل‌بیت کتاب "مصباح"، چند جلسه‌ای روایات انتخاب شده‌ای را در رابطه با اهل‌بیت علیهم السلام برایتان خواندم. از جمله این روایت را که در مجلّدتان متعدّد بحار آمده است، خواندم که امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ»: خدا ما را از علیین آفرید «وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ»: و روح‌های ما را از بالاتر از علیین آفرید. پس بدن ائمه علیهم السلام از علیین آفریده شده و روح ائمه علیهم السلام بالاتر از علیین است. «وَ خَلَقَ أَرْوَاحَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ»: و روح‌های شیعیان ما را از علیین آفرید؛

۱۲. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

۱۳. سوره‌ی قریش، آیه‌ی ۳.

۱۴. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۲۷.

یعنی روح ما از چیزی آفریده شده که بدن ائمه علیهم السلام از آن آفریده شده است «و خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ»^{۱۵}: و بدن‌های شیعیان ما از آنچه پایین‌تر از علیین است، آفریده شده است. پس بدن اهل‌بیت علیهم السلام از جنس روح ماست؛ حال، روح اهل‌بیت علیهم السلام چیست، خدا می‌داند. بر این اساس، آیا بدن اهل‌بیت علیهم السلام در درون ما نیست؟ ما روح نداریم؟ بله؛ روح ما بدن اهل‌بیت علیهم السلام است. روح شیعیان اهل‌بیت علیهم السلام همان بدن اهل‌بیت علیهم السلام است. حال، اگر روح شیعیان، بدن اهل‌بیت علیهم السلام است، و از سوی دیگر، قبر محلّ دفن بدن است، پس قبر اهل‌بیت علیهم السلام کجاست؟ «و فِي قُلُوبٍ مَنِ وَالَاهُ قَبْرُهُ». قبر اباعبدالله علیه السلام در دل‌های اهل ولایت آن حضرت است. قبر حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام دل شیعه‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام است. قبر حقیقی علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام دل شیعه‌ی علی‌بن‌موسی‌الرضا علیه السلام است؛ لذا حرم حقیقی اینجاست. چیزی که در بیرون است، تنزیل چیزی است که اینجاست؛ کوچک شده‌ی چیزی است که اینجاست. در بیرون، از روی این حرم حقیقی ماکتی ساخته‌اند؛ لذا فرمود: «و فِي قُلُوبٍ مَنِ وَالَاهُ قَبْرُهُ». قبر حضرت اباعبدالله علیه السلام در دل‌های کسانی که ولایت حضرت اباعبدالله علیه السلام را دارند، واقع شده است. چیزی که در کربلاست، تنزیل چیزی است که در سینه‌ی دوست اهل‌بیت علیهم السلام است.

❁ در روایات آمده است که پیکر ائمه علیهم السلام سه روز بیشتر در قبر باقی نمی‌ماند و بعد از سه روز به روحشان ملحق می‌شود و نیز آمده است که روح شیعیان از جنس بدن ائمه علیهم السلام است و نیز اینکه قبر حقیقی ائمه علیهم السلام در درون قلب دوستان آنهاست. **قُبُورُنَا فِي قُلُوبٍ مَنِ وَالَانَا، قُبُورُنَا قُلُوبُ شِيعَتِنَا**^{۱۶}. دوستان حقیقی ائمه علیهم السلام که به مشاهد مشرفه می‌روند، قبر امام علیه السلام را همراه خود به داخل حرم می‌برند و لذا سایر زائران هم بی‌بهره نمی‌مانند. شب‌ها هم که این دوستان

^{۱۵}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۴۴ و ج ۲۵، ص ۱۳، ج ۵، ص ۲۴۳.

^{۱۶}. حسن‌زاده‌ی آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۷۵۹، ص ۶۰۸.

حقیقی در خانه‌های اطراف حرم رو به حرم می‌خوابند و سینه‌هایشان رو به قبر مطهر است،

پیکر امام علیه السلام را در حرم شکل می‌بخشند و زائران بی‌بهره نمی‌مانند. (۴۶:۸:۱۰)

در روایات آمده است که پیکر ائمه: سه روز بیشتر در قبر باقی نمی‌ماند و بعد از سه روز به روحشان ملحق می‌شود. شاید این سخن برای شما عجیب باشد و تا کنون کمتر به نظایر آن برخورد کرده باشید. یکی دو روایت در این زمینه بخوانم. روایت اول از امام صادق علیه السلام است که فرمودند: «ما مِنْ نَبِيٍّ وَ لَا وَصِيٍّ يَبْقَى فِي الْأَرْضِ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ حَتَّى يُرْفَعَ بِرُوحِهِ وَ عَظْمِهِ وَ لَحْمِهِ إِلَى السَّمَاءِ»: هیچ پیامبر و هیچ وصی بیش از سه روز در زمین باقی نمی‌ماند تا اینکه در پایان این سه روز، روح او، استخوان‌های او و گوشت‌های او، همه به آسمان برده می‌شود. پس سه روز بیشتر در قبر نیستند. «وَ إِنَّمَا يُؤْتَى مَوَاضِعُ آثَارِهِمْ وَ يُبَلَّغُونَهُمْ مِنْ بَعِيدِ السَّلَامِ»: هر آینه زائران به جایگاه آثار آنان مشرف می‌شوند، و همچنین از راه دور به آنان سلام می‌رسانند «وَ يُسْمِعُونَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ مِنْ قَرِيبٍ»^{۱۷}: و سلامشان از نزدیک به آنها شنوایده می‌شود.

روایت دیگر که روایت مفصلی است، از عبدالله بن بکر الرّجّانی، از امام صادق علیه السلام است. بخش‌هایی از این روایت را در مبحث اهل بیت علیهم السلام خواندم. بخش آخر روایت را که مناسب بحث حاضر است و لذا آنجا نخواندم، الان می‌خوانم. عبدالله بن بکر الرّجّانی می‌گوید: «قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنِ الْحُسَيْنِ لَوْ نُبِشَ كَانُوا يَجِدُونَ فِي قَبْرِهِ شَيْئًا»: به امام صادق علیه السلام عرض کردم که فدایت شوم! از امام حسین علیه السلام به من خبر بده که اگر قبر او نبش شود، در قبر او چیزی می‌یابند؟ بدنی پیدا می‌کنند؟ «قَالَ يَا ابْنَ بَكْرٍ مَا أَعْظَمَ مَسَائِلَكَ»: امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابن بکر! چه بزرگ است سؤال‌هایی که می‌کنی! تو به کجاها زده‌ای؟ یعنی امام صادق علیه السلام می‌خواستند که او بفهمد از چیزهایی سؤال می‌کند که بسیار مخفی است؛ ولی چون او اهل بود، حضرت دریغ نکردند و پاسخ دادند. فرمودند: «الْحُسَيْنُ مَعَ أَبِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَخِيهِ الْحَسَنِ فِي مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ»: امروز امام حسین علیه السلام همراه با پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرش فاطمه

^{۱۷} مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۵۵۰.

زهرا علیها السلام و برادرش حسن بن علی علیهما السلام در منزل رسول الله صلی الله علیه و آله هستند. «يَحْيُونَ كَمَا يَحْيَا وَ يُرْزُقُونَ كَمَا يُرْزَقُ»: زندگی می کنند همان طور که زندگی می کند و روزی داده می شوند همان گونه که روزی داده می شود. «فَلَوْ نُبِشَ فِي أَيَّامِهِ لَوُجِدَ»: اگر همان زمانی که حضرت را دفن کردند، قبر ایشان را نبش می کردند، بدن ایشان پیدا می شد؛ «فَأَمَّا الْيَوْمَ فَهَوَّ حَتَّى عِنْدَ رَبِّهِ يَنْظُرُ إِلَى مُعَسِّكِرِهِ وَ يَنْظُرُ إِلَى الْعَرْشِ مَتَى يُؤْمَرُ أَنْ يَحْمِلَهُ»: اما امروز (یعنی در زمان امام صادق علیه السلام او زنده است؛ نزد پروردگارش است و از آن بالا به لشکرگاه خود نظر می کند و به عرش می نگرد؛ «وَ إِنَّهُ لَعَلَى يَمِينِ الْعَرْشِ مُتَعَلِّقٌ»: اباعبدالله علیه السلام در سمت راست عرش الهی است و به عرش آویخته است «يَقُولُ يَا رَبِّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي»: به خدا عرض می کند: پروردگار من! به وعده ای که به من دادی، عمل کن؛ به وعدهات وفا کن «وَ إِنَّهُ لَيَنْظُرُ إِلَى زُورَاهِ وَ هُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ وَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ بِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ بِدَرَجَاتِهِمْ وَ بِمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بَوْلَدِهِ وَ مَا فِي رَحْلِهِ»: اباعبدالله الحسین علیه السلام از آن بالا به زوارش نگاه می کند و او به زوارش، به نام های آنها، به نام های پدران آنها، به درجات و مراتب معنوی آنها و به منزلتی که در نزد خدا دارند آگاه تر و شناساتر است از آنکه هریک از شما فرزندش و کسانی که در خانواده اش هستند را می شناسد. امام حسین علیه السلام زوارش را این گونه می شناسد «وَ إِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ وَ يَسْأَلُ آبَاءَهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ»: امام حسین علیه السلام کسی را که برای او گریه می کند، می بیند و از سر مهربانی و رحمت برای او استغفار می کند و از پدرانش هم می خواهد که برای این دوست اهل بیت علیهم السلام که در مصائب آن حضرت گریه می کند، استغفار کنند؛ «وَ يَقُولُ لَوْ تَعَلَّمْتُ أَيُّهَا الْبَاكِي مَا أَعَدُّ لَكَ لَقَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا جَزَعْتَ»: و امام حسین علیه السلام می فرماید: ای گریه کننده بر من! اگر بدانی که خدای متعال چه چیزی برای تو تدارک و تهیّه دیده است، بیش از آنکه اکنون جزع می کنی، فرحناک می شوی. «وَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَ بُكَاءَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ وَ فِي الْحَاثِرِ»: و همه ی ملائکه ای که در آسمان هستند و همه ی ملائکه ای که در حرم و اطراف حرم اباعبدالله علیه السلام هستند، برای فردی که در حال گریستن است و این ملائکه صدای

گریه‌ی او را می‌شنوند، طلب مغفرت می‌کنند؛ «وَيَنْقَلِبُ وَ مَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ»^{۱۸}: و این زائر اباعبدالله علیه السلام از زیارت برمی‌گردد در حالیکه هیچ گناهی برای او باقی نمانده است.

این هم روایتی در تأیید اینکه بدن اباعبدالله الحسین علیه السلام سه روز بیشتر در قبر نبود و بعد از سه روز به روح اباعبدالله الحسین علیه السلام و به پدران‌ش ملحق شد.

و نیز آمده است که روح شیعیان از جنس بدن ائمه علیهم السلام است. روایت مربوط به این مطلب را هم همین‌جا خواندیم. و نیز اینکه قبر حقیقی ائمه علیهم السلام در درون قلب دوستان آنهاست. «قُبُورُنَا فِي قُلُوبِ مَنْ وَالَانَا»: قبرهای ما در دل‌های کسانی است که ولایت ما را دارند. «قُبُورُنَا قُلُوبُ شِيعَتِنَا»: قبرهای ما، دل‌های شیعیان ماست.

دوستان حقیقی ائمه علیهم السلام که به مشاهد مشرفه می‌روند، قبر امام علیه السلام را همراه خود به داخل حرم می‌برند؛ چون قبر حقیقی ائمه علیهم السلام در قلب آنهاست؛ لذا وقتی یکی از دوستان اهل بیت علیهم السلام که قلبش قبر امام علیه السلام است، به حرم می‌رود، در واقع در آن لحظه است که قبر حقیقی امام علیه السلام در حرم حضور دارد. دوستان حقیقی و شیعیان برجسته که می‌آیند، قبر امام علیه السلام را با خود به حرم می‌آورند و لذا سایر زائران هم بی‌بهره نمی‌مانند؛ چراکه قبر حقیقی حالا دیگر در حرم است و اینان هم به زیارت آمده‌اند؛ البته آنها نمی‌دانند آن دوست برجسته که قبر را با خود به حرم آورده، کیست.

🌸 شب‌ها هم این دوستان حقیقی در خانه‌های اطراف حرم رو به حرم که می‌خوابند و سینه‌هایشان رو به قبر مطهر است، پیکر امام علیه السلام را در حرم شکل می‌بخشند و زائران بی‌بهره نمی‌مانند. فرض کنید دوستان برجسته‌ی اهل بیت علیهم السلام که سینه‌شان حرم اهل بیت علیهم السلام است، به مشهد رفته‌اند و حالا هریک در گوشه‌ای از شهر مشهد خوابیده‌اند. با اینکه در نقاط مختلف شهر هستند، اگر دقت کنید، غالبشان رو به حرم می‌خوابند و سینه‌شان به سمت حرم است. در واقع، اینان حرم حقیقی را در حرم ظاهری شکل

^{۱۸}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۳۷۶.

می‌دهند؛ لذا زمانی که دوست برجسته‌ی اهل بیت علیهم‌السلام داخل حرم نیست؛ مثلاً نصف شب است و او در خارج از حرم در حال استراحت است؛ چون به سمت حرم خوابیده و سینه‌اش رو به قبر مطهر امام علیه‌السلام است، باز هم حرم حقیقی در حرم ظاهری تشکیل می‌شود و نتیجتاً کسانی که در این اوقات به زیارت رفته‌اند هم بهره‌مند می‌شوند. (۱:۹:۳۱)

پس نگوییم اگر پیکر مطهر امام علیه‌السلام بعد از سه روز بالا رفته و دیگر در قبر نیست، چرا ما به مشهد برویم؟ به دلیل همان سه روزی که بدن در آنجا دفن شده، روح توجّه ویژه و فوق‌العاده‌ای به آن محل دارد. گرچه امام رضا علیه‌السلام الان اینجا هم تشریف دارند؛ همه جا هستند. گفت: همه جا خانه‌ی یار است چه مسجد چه کنشت. همه جا هستند؛ «**أَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ**»^{۱۹}؛ امام رضا علیه‌السلام، پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام همه جا هستند؛ اما به مدفن خود توجّه ویژه‌ای دارند؛ لذا کسانی که به حرم می‌روند، بهره‌ی افزونی می‌برند. به‌علاوه، وقتی انسان به حرم می‌رود، صورت ظاهری حرم سبب می‌شود که حسّ حضور برایش ملموس‌تر گردد؛ خصوصاً برای عموم مردم. آری، برای برجستگان، حضور همیشگی است. آنها با امام زندگی می‌کنند، می‌خوابند، بیدار می‌شوند و غذا می‌خورند. آنها دائماً با امام هستند و یک لحظه هم جدایی ندارند. از مرحوم سیدهاشم حدّاد رضوان الله تعالی علیه پرسیده بودند که شما تا کنون امام عصر ارواحنا فداه را دیده‌اید؟ پاسخ داده بود اگر یک لحظه حضرت را نبینم، چشم‌هایم را از داخل کاسه بیرون می‌آورم و به دور می‌اندازم. چشمی که حضرت را نبیند به چه درد می‌خورد؟! برای آنها حضور دائمی است و لذا آنها به زیارت می‌روند تا حرم را حرم کنند؛ اما برای افراد معمولی مثل من، در حرم هم به اعتبار توجّه ویژه‌ی حضرت به آن محل و هم به اعتبار صورت ظاهری حرم که مدفن پیکر مطهر امام علیه‌السلام و نظرگاه خاصّ روح ایشان است، احساس حضور در محضر امام علیه‌السلام بیش از خانه و سایر جاها و شهرهاست و لذا رفتن به حرم کمک می‌کند که انسان این

^{۱۹}. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۵.

احساس حضور را کم‌کم لمس کند و ان‌شاءالله وقتی به درجه‌ای رسید که همه‌ی عالم برایش حرم شد، دیگر همه جا این احساس حضور را دارد؛

❁ «قَبْرُهُ فِي قَلْبِ مَنْ وَالَاهُ»^{۲۰} قبر امام حسین علیه السلام در دل محبّان اوست. جسد پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بیش از سه روز در قبر نمی‌ماند، قبر حقیقی آنها، دل مؤمنان است. جسد آنها روح ماست. در زیارت جامعه‌ی کبیره است که «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ»^{۲۱}. (۱:۲۴:۰۱)

«أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ»: پیکرهای شما ائمه علیهم السلام در سایر پیکرهاست. در پیکر ما چیست؟ روح. پس چیزی که به نام روح در پیکر ماست، در واقع، پیکر ائمه علیهم السلام است: «أَجْسَادُكُمْ فِي الْأَجْسَادِ». لذا امیدواریم خدا توفیق دهد که این حرم را زیارت کنیم. رفتن به زیارت حرم ظاهری هم خیلی بزرگ است؛ اما بزرگیش به این علت است که کم‌کم ما را به زیارت درونی و باطنی، یعنی دیدار با خود امام علیه السلام رهنمون می‌شود. در جنبه‌ی ظاهری، مرقد امام علیه السلام را زیارت می‌کنید؛ اما در جنبه‌ی باطنی، خود امام علیه السلام را زیارت می‌کنید. در درون خویش، خود امام علیه السلام را می‌شود زیارت کرد. اگر این هم حاصل نشود، دست‌کم حرم حقیقی را می‌شود زیارت کرد. امیدواریم خدا نشانمان بدهد که حرم حقیقی به چه شکل و هیئتی است؛ نشانمان بدهد که چقدر زیباست! چقدر وسیع‌تر از حرم ظاهری است! چقدر باصفا و نورانی است! این وصف را در مورد حرم حقیقی می‌گوییم، نه در مورد خود امام علیه السلام. پرده به کنار می‌رود و نشانتان می‌دهند. می‌بینید در سینه‌ی خودتان حرمی هست که در عظمت خیلی بالاتر از حرم ظاهری است که مثلاً به نجف و به حرم نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام رفته باشید؛ به آن صحن و سرا و آن ایوان طلا؛ آن فضایی که زیبایی و نورانیت آن فوق تصوّر است و خدا می‌داند چقدر رؤیایی و دوست‌داشتنی است. ان‌شاءالله راهنمان بدهند و پرده به کنار برود، آن‌گاه می‌بینیم که حرم حقیقی امیرالمؤمنین علیه السلام چقدر وسیع است. فعلاً سخن از همین صورت ظاهری

^{۲۰} حسن‌زاده‌ی آملی، هزار و یک نکته، نکته‌ی ۷۵۹، ص ۶۰۸.

^{۲۱} صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، زیارت جامعه‌ی کبیره.

حرم است؛ تا اینکه به خواست خدا انسان خود مزور را ببیند؛ چون همانطور که در نخستین جمله‌ی همین فصل خواندیم، زیارت یعنی حضور زائر نزد مزور. مزور یعنی کسی که مورد زیارت قرار می‌گیرد. یک‌وقت به زیارت مرقد امام علیه السلام می‌رویم، یک‌وقت به زیارت خود امام علیه السلام می‌رویم. زیارت یعنی دیدار؛ یعنی ملاقات؛ لذا امیدواریم خدا عنایت کند که همین زیارت ظاهری هم نصیبمان شود. همین زیارت ظاهری، مقدمه‌ی باز شدن باب زیارت باطنی است. کسی زیارت ظاهری را کوچک نبیند؛ خیلی بزرگ است. خیلی بزرگ است. عزیزان حتماً کتاب "ره‌توشه‌ی دیدار" را مطالعه کنند تا نسبت به حقیقت زیارت، معرفتی فراتر از آنچه در این جلسه گفته‌ایم، برایشان حاصل شود. خدا می‌داند که زیارت ظاهری چقدر عظیم است؛ لیکن عظمتش در این است که انسان را به سمت زیارت باطنی راهبر می‌شود. هرچه در عالم ظاهر است، مقدمه‌ی باطن است. همین نماز ظاهری که مهم‌ترین و بهترین حکم الهی است، رکن و ستون دین است، معراج است؛ با همه‌ی اهمیّت و عظمتش، مقدمه‌ی حقیقت نماز است. نماز ظاهری را به‌جا می‌آوریم تا به توفیق الهی به نماز باطنی و به حقیقت نماز راه پیدا کنیم. نماز ظاهری ما مجاز است و مجاز چیست؟ «**الْمَجَازُ قَنْطَرَةُ الْحَقِيقَةِ**»: مجاز پلی به سوی حقیقت است؛ لذا نماز ظاهری، روزه‌ی ظاهری، حجّ ظاهری و زیارت ظاهری، همه مجازی است به سوی حقیقت. ارزشمند است چون پل است و ما را به حقیقت زیارت، حقیقت حج، حقیقت نماز و حقیقت روزه می‌رساند، کسی ظاهر را کوچک نپندارد. آری، در مقایسه با آن حقیقت، ظاهر، نازله و رقیقه است؛ اما همین رقیقه، خیلی بزرگ است؛ چون فقط این رقیقه می‌تواند ما را به آن حقیقت برساند؛ از ظاهر است که می‌توان به باطن رسید؛ «**الظَّاهِرُ عِنَاوُنُ الْبَاطِنِ**». لذا ان‌شاءالله از رهگذر همین زیارت ظاهری، انسان به زیارت باطنی راه پیدا می‌کند؛ قدم به قدم. منزل به منزل طی منازل. مرتبه به مرتبه پرده از این ظاهر برداشته می‌شود و یک پرده‌ی بزرگتر و بالاتر نشان می‌دهند تا اینکه این حضور، فراگیر می‌شود و همه‌ی زندگی انسان را پر می‌کند و دیگر انسان در همه‌ی لحظاته‌ش در محضر آن حقیقت حضور دارد. چون او هست، من هستم. من شعاعی از وجود او هستم. همانطور که قبلاً گفته‌ام، در روایتی امام علیه السلام فرمودند: از این رو به شیعه، شیعه می‌گویند که از شعاع وجود ما خلق شده

است^{۲۲}. آیا قابل تصوّر است که شعاع خورشید جایی باشد که خود خورشید وجود ندارد؟ نه؛ چون خورشید هست، شعاع خورشید هم هست. لذا امیدواریم خدا عنایت کند؛ همه‌ی ما را دستگیر و راهبر باشد تا ببینیم که ما پرتو حقیقتی هستیم که چون آن حقیقت هست، این پرتو هم هست؛ این مرتبه‌ی نازله‌ی وجود آن حقیقت هم هست؛ چنان که فرمود: «شِعْتُنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا»: شیعیان ما از فاضل طینت ما، یعنی از اضافه‌ی گِل ما خلق شده‌اند «وَّعُجِنُوا بِمَاءٍ وَلَايَتِنَا»^{۲۳} و گلشان هم با آب ولایت ما عجین و سرشته شد.

امیدواریم خدای متعال به همه‌ی ما توفیق دهد که در برابر حقیقت بلندی که به برکت اهل بیت علیهم السلام به رایگان، بی‌منت و بی‌زحمت در دسترسمان قرار گرفته است، شاکر باشیم؛ حتی پناه می‌بریم به خدا! آنها منت ما را کشیده‌اند. آنها غنی هستند و ما فقیریم. فقیر یک‌پارچه نیاز است. غنی است که باید ناز کند؛ اما در دستگاه خدا و خدایی‌ها، صدوهشتاد درجه برعکس است. ما که یک‌پارچه فقیریم برای خدا و اولیاء خدا ناز می‌کنیم و آنها که یک‌پارچه غنا هستند، نیاز می‌کنند؛ التماس ما را می‌کنند. گویا العیاذبالله محتاجند.

مثل شخص محتاجی که در برابر یک شخص غنی التماس می‌کند، التماس می‌کنند تا ما از غنای آنها بهره‌مند شویم.

^{۲۲}. حافظ رجب برسی، مشارق انوار الیقین، ص ۶۵: «و إِنَّمَا سَمَّوْا شِيعَةَ لِأَنَّهُمْ خَلِقُوا مِنْ شِعَاعِ نُورِنَا»؛ دیلمی، غررالخبار، ص ۲۰۴: «و خلق شیعتنا من شعاع نورنا، فشیعتنا منّا»؛ مجذوب تبریزی، هدایا لشیعة ائمة الهدی، ج ۱، ص ۱۹۰: «و فی حدیث المفضّل عن الصادق علیه السلام: «إِنَّا خَلَقْنَا أَنْوَارًا، وَخَلَقْتَ شِيعَتَنَا مِنْ شِعَاعِ ذَلِكَ النُّورِ، فَلِذَلِكَ سَمَّيْتَ شِيعَةَ»؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۱: «قَالَ ع لِأَنَّا خُلِقْنَا مِنْ نُورِ اللَّهِ وَ خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ شِعَاعِ نُورِنَا» و ج ۲۶، ص ۳۵۰: «إِنَّا خُلِقْنَا أَنْوَارًا وَ خُلِقْتَ شِيعَتُنَا مِنْ شِعَاعِ ذَلِكَ النُّورِ فَلِذَلِكَ سَمَّيْتَ شِيعَةَ».

^{۲۳}. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳.

امیدواریم که خودشان عنایت کنند و دستگیر ما باشند تا قدردان و شاکر نعمت این معارف بلند و لطیف الهی باشیم که اهل بیت علیهم السلام بی منت در دسترس همه‌ی ما قرار داده‌اند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ